

آقابلی لی تپاه شده

سیری در زندگی و آثار گونتر گراس

نویسنده و شاعر آلمانی، برنده‌ی نوبل ۱۹۹۹

• نوشته: علی عبداللہی

آخرین روزهای ماه سپتامبر، برای ادبیات آلمانی زبان ره آورد عظیمی داشت و جهانیان را شگفت زده کرد. آن ره آورد در یک جمله‌ی ساده ابلاغ شد: «گونتر گراس جایزه‌ی نوبل را بُرد». البته گراس هفتاد و یک ساله، در آلمان و جهان شناخته شده بود و حتا اوج خود را در سال‌های پنجاه و شصت تجربه کرد. «طبل حلبی» شاهکار او در سال ۱۹۵۹ چاپ شد. او در آن سال‌ها چون همهی هموطنانش از ویرانی‌هایی که روی دست دنیا گذاشته بودند، خجالت زده بود؛ به همین ترتیب «اسکار» «طبل حلبی» را خلق کرد تا ظهور، نشو و نما و سقوط نازیسم و بلاهت آن را نشان دهد. این اثر سترگ، در عین حال پوزش‌نامه‌ی او و هم‌میهنانش بود. داستان این رمان حجیم و شگفت، مثل زبان، فرم و تمهیداتش اعجاب آور است. «اسکار ماتسهرات» نوجوانی است که در سه سالگی رشدش متوقف شده و در بیست و هشت سالگی در یک بیمارستان روانی ماجرای خود را روایت می‌کند. دنیای او در کودکی، طبل‌لی است که هر جا می‌رود می‌نوازد و حاضر نیست به هیچ وجه از آن دل بکند و وارد دنیای بزرگ‌ترها، فریب‌ها و خوشی‌های آنها بشود. در صدای طبل او، نازیسم آلمانی رشد می‌کند، نوجوانان را به خود می‌خواند و آخر سر اروپا را به خاک سیاه می‌نشانند. از شگفتی‌های دیگر اسکار صدای جیغ اوست که هر وقت بلند می‌شود، همهی شیشه‌ها را می‌شکند و همه چیز را به هم می‌ریزد.



به اعتقاد داوران آکادمی نوبل «گراس»، تاریخ معاصر را به‌خوبی مرور کرده است. او قربانیان، شکست‌خورده‌گان و فراموش‌شدگانی را پیش چشم خواننده می‌آورد که همه مُصْرَآت آنها را از یادشان محو کنند. گستاخانه نخواهد بود که «طبل حلبی» را یکی از آثار جاودان ادبیات قرن بیستم بنامیم.

داوران نوبل روی نکات حساسی انگشت گذاشته‌اند؛ اما چرا بعد از چند دهه؟ البته، پاسخ این پرسش را خودشان می‌دانند و...

گونتر گراس در سال ۱۹۲۷ در شهر دانتسیگ لهستان به دنیا آمد. دوره‌ی ابتدایی تا دبیرستان را در کنراد گذراند و در نخستین سال‌های جنگ سرباز نیروی هوایی شد که جراحاتی برداشت و بعد به اسارت متفقین درآمد. او کشاورزی، معدن‌کاری، سنگ‌تراشی، مجسمه‌سازی و هزار جور کار دیگر برای امرار معاشش کرده است. وی در آکادمی هنرهای دوسلدورف، مجسمه‌سازی و گرافیک خوانده و بعدها به این دو هنر روی آورده است.

گراس نوشتن را از دهه‌ی پنجاه آغاز کرد و گفتنی است نخستین کار او کتاب شعری است به نام «مزیت‌های مرغانِ باد»، «عمو عمو» و «هنوز تا بوفالوها ده دقیقه راه است».

در مجموعه نمایشنامه‌ی نه‌چندان قوی‌اش، پس از «مزیت‌ها...» منتشر شد. در سال ۱۹۵۹، «طبل حلبی» حضور قوی گراس را در عرصه‌ی ادبیات آلمانی اعلام می‌کند. دو سال بعد کتاب «موش و گربه» و در سال ۱۹۶۲ «سال‌های سگی» از او منتشر می‌شود. این سه رمان که به آنها سه گانه‌ی دانتسیگ هم می‌گویند، با هم ارتباط تنگاتنگی دارند و محل وقوع ماجراهایشان، دانتسیگ، زادگاه

گراس است. نمایش‌نامه‌های «سیل»، «آشپزهای بدجنس» و «مردم برای شورش تمرین می‌کنند» در دوره‌ی دوم نمایش‌نامه‌نویسی گراس درخشش چشمگیری دارند.

از دیگر آثار او «بیهوشی موضعی»، «دنتر خاطرات یک حلزون»، «سقره ماهی»، «دیدار در تلگته» و انبوهی از مقالات سیاسی، ادبی و اجتماعی است.

آخرین اثر گراس در سال ۱۹۹۹ رمان «قون من» است که همه‌ی وقایع قرن گذشته را دستمایه‌ی کار خود قرار داده و طرحهایی زیبا از خودش به چاپ رسانده است. از نکات جالب این رمان حضور همه‌ی وقایع مهم جهان در لابلای داستان است و جالب‌تر این‌که حروف این کتاب بسیار درشت و همانند کتابهای کودکان چاپ شده است. گراس در مصاحبه‌ای با شبکه‌ی ماهواره‌ای «دویچه وله» علت این کارش را یادآوری دوران کودکی مخاطبانش ذکر می‌کند؛ دورانی که کتاب و کتابت جدی‌تر از امروز مطرح بود و هر خواننده‌ی پیر امروزی، لابلای حروف درشت کتابها در جستجوی گمشده‌ای می‌گشت. گراس شخصیتی چند وجهی دارد؛ او با این‌که رمان‌نویس مطرحی است و بیش از چهارده جایزه‌ی مهم ادبی در کارنامه‌ی خود دارد، به نقاشی و گرانیک نیز مشغول است و در آتلیه‌ی خود ساعتها با رنگها اوقات خود را پر می‌کند. جالب‌ترین وجه شخصیت‌اش، دیدگاههای سیاسی او و حضور بی‌چون و چرای او در همه‌ی رویدادهای کشور خود و جهان و موضع‌گیری قاطع‌اش در مقابل آنهاست. او نویسنده‌ای نبوده و نیست که از دور، دستی بر آتش داشته باشد و خود را از همه طلبکار بداند. همین موضع‌گیری‌ها باعث دشمن‌تراشی‌ها و نیز محبوبیت زیاد برای او شده است.

خود او در هنگام دریافت خیر جایزه‌اش می‌گوید: «آه، هاینریش بل - یادش به خیر! اگر زنده بود بی‌شک از این انتخاب خوشنود می‌شد. من همیشه سعی کرده‌ام سنت او را ادامه بدهم. یک نویسنده در کنار وظیفه‌ی ادبی خود این وظیفه‌ی شهروندی را نیز دارد که در سیاست دخالت کند. امیدوارم نویسندگان جوان‌تر نیز این راه را ادامه دهند»

درست می‌گوید، پیرو سنت بل است، اما هرگز مانند او نیست؛ نه در سبک نگارش، نه در روایت‌گری و نه در زبان و...

گراس یکی از دشوارنویسان دنباله‌رو «روبرت موزیل»، «هاینریش فون کلایست» و «توماس مان» است، اما در مواردی کارش از آنها هم پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا دنیای او کابوس‌وارتر، موهوم‌تر و «گروتسک»‌تر است. تسلط عجیب گراس بر زبان آلمانی به اضافه‌ی چیرگی او بر تاریخ آلمان و اروپا و نیز وجود تخیل قوی که باعث سربرآوردن استعارات ناب خاص خود او می‌شوند، کارش را با دیگران متفاوت می‌کند و مهر گوشت‌گراس را بر آثارش می‌زند. به همین دلیل در ایران به‌جز «موش و گربه» که سالهاست ناپیداست و چند داستان کوتاه، هیچ اثری از او ترجمه نشده است.

گراس در شاعری هم شهرتی به‌هم زده که البته به پای نویسنده‌گی‌اش نمی‌رسد. مسلماً شعر او به پای شعر «پل سلان»، «گوتر آیش»، «یوهانس بوهوروفسکی»، «پتر موخل»، «هانس ماگنوس اتسنزیورگر» و «اریش فرید» نمی‌رسد؛ اما در آن حد هم نیست که بتوان او را نادیده گرفت. شعرهای گراس زمخت، پیچیده و خشک‌اند. او چه در رمان‌ها و چه در اشعارش از عناصر ناهمگون که باعث بوجود آمدن گروتسک می‌شوند، سود فراوان می‌برد و با ادبیات گل و بلبل، رمانتیسیم و ساده‌نویسی، میانه‌ی خوبی ندارد. گاه عبارات فخیم ادبی در کنار عبارات روزمره با برش‌هایی از تاریخ گذشته و امروز، دستمایه‌ی شعری از او می‌شوند و گاه مفاهیم ویژه‌ای در قالب بازی‌های نه‌چندان خوب زبانی و نقیضه‌هایی که خواننده را به عمق رویداد شاعرانه می‌برد و فاجعه را انتظار می‌کند؛ مثلاً در شعر «نورماندی» آثار جنگ را می‌بینید. در ساختن واژگانی ویژه در «استادیوم عصمو» شاعر در لباس یک دروازه‌بان ظاهر می‌شود؛ در «طعام پیامبران» وقایع امروزی، مانند قحطی، بستن روزنامه‌ها

و... با عناصر کهن پیوند می‌یابد. در «گوشه نشین» گریه که از جانوران مورد علاقه‌ی گراس است، بنا می‌کند به حرف زدن از چیزهایی عجیب برای خلقی اثری گروتسک که در عین خنده‌دار بودن، مو بر تنمان سیخ می‌کند. آنابل لی Annabel Lee اشاره دارد به شمری از ادگار آلن پو و نام دلدادگی از دست رفته‌ی او که به جای بر درخت بودن، چون میوه‌ای بر زمین ریخته است. استفاده‌ی گراس از گیللاس که به گفته‌ی منتقدان آلمانی نماد دوشیزه در شرق اروپاست و تقابل آن با آنابل لی و پاریزها - اصطلاحی است به معنای میوه‌هایی که از درختان به علل مختلف فرومی‌ریزد و پایمال می‌شود (این اصطلاح در خراسان به این معنی استفاده می‌شود) - درواقع به قصد ارائه‌ی تقابل دنیای حقیقی و دنیای واقعی است. آنابل لی و میوه‌های پاریز رویاهای تباه شده‌اند که اکنون تباهی‌شان واقعیت دارد؛ اما گیللاس‌ها را دستهای کوتاه و تردبانهایی که قد نمی‌کشند نمی‌توانند بچینند. آشفتگی جهان امروز در آنابل لی وجهی نمادین می‌یابد و در پرچم لهستان نمودی تاریخی؛ تاریخی پر فراز و نشیب که در پرچم لهستان و رویدادهای معاصر به رنگ‌های سفید و سرخ تجلی می‌یابد. چوبهای زیر بشق نیز در گیلاسها غیبت پاهای واقعی برای درنوردیدن عشق را گوشزد می‌کند؛ پاهای چوبی‌ای که صاحب آن باید از کمپوت و پاریزها برای تحقق رویای گیلاسها استفاده کند.

سیلاب بی‌دفاعی شاعر و جامعه‌اش در مقابل سیل بنیان‌کن را نشان می‌دهد که البته بر دیوار زیرزمین، دلخوش‌کنکی بیجا می‌گذارد. ترانه‌ی کودکانه در زبان اصلی هم موزون و مقفاست و عمداً موزون ترجمه شده است؛ زیرا گراس با انتخاب عنوان توانه‌ی کودکانه و محتوای شدیداً تراژیک اثر، در پی مبهوت کردن خواننده و آفریدن نقیضه‌ای تلخ بوده است. این تضاد باید در برگردان هم نا حذی منتقل می‌شد، و در آخر این‌که:

شعرهای حاضر از میان تعداد کثیری از شعرهای گراس گلچین شده و معیار من ترجمه‌پذیری آنها و سه کتاب زیر، منابع من برای انتخاب شعرها بوده است:

1. Deutsche Lyrik, Gedichte Seit 1945 Hrg. von Hort Bingel, Stuttgart 1961 S. 21, 29, 66, 210, 217
2. Das bleibt, Deutsche Gedichte 1945-1995 Hrg. von Górg Drews, Leipzig 1995
3. Und ich bewege mich doch... Gedichte vor und nach 1968. C.H.B, 1977

نورماندی

پناهگاههای کنار ساحل
 نمی‌توانند از سُرّ بتون‌هاشان خلاص شوند.
 هر از گاهی ژنرالی مردنی می‌آید
 و از سوراخ دیده‌بانی سرک می‌کشد،
 یا توریست‌ها پنج دقیقه معذب
 این‌جا می‌مانند.
 باد، شن، کاغذ و پیشاب:
 همیشه، جمله است.

به آرامی

توب فوتبال به هوا می رفت

دیگر سگوها پُر آدم بود

و شاعر، تک و تنها

توی دروازه.

کمک دار فوراً در سوتش دمید:

آفساید!

خوشبختی

اتوبوسی خالی

پرتاب می شود میان شب بی ستاره

شاید شو فرش آواز می خواند

و در آن لحظه خوشبخت است.



گره نشین

گره حرف می زند.

چه می گوید این گره؟

تو باید با مداد نوک تیزات،

بر صورت عروسها و برف سایه بیاندازی،

رنگی خاکستری را دوست بداری

زیر آسمان آبری به سربری.

گره حرف می زند.

چه می گوید این گره؟

باید با برگ شامگاهی ات

مثل سیب زمینی ها کرباس به تن کنی

همیشه خدا همین را بپوشی

و هیچ وقت لباسات را نونکنی.